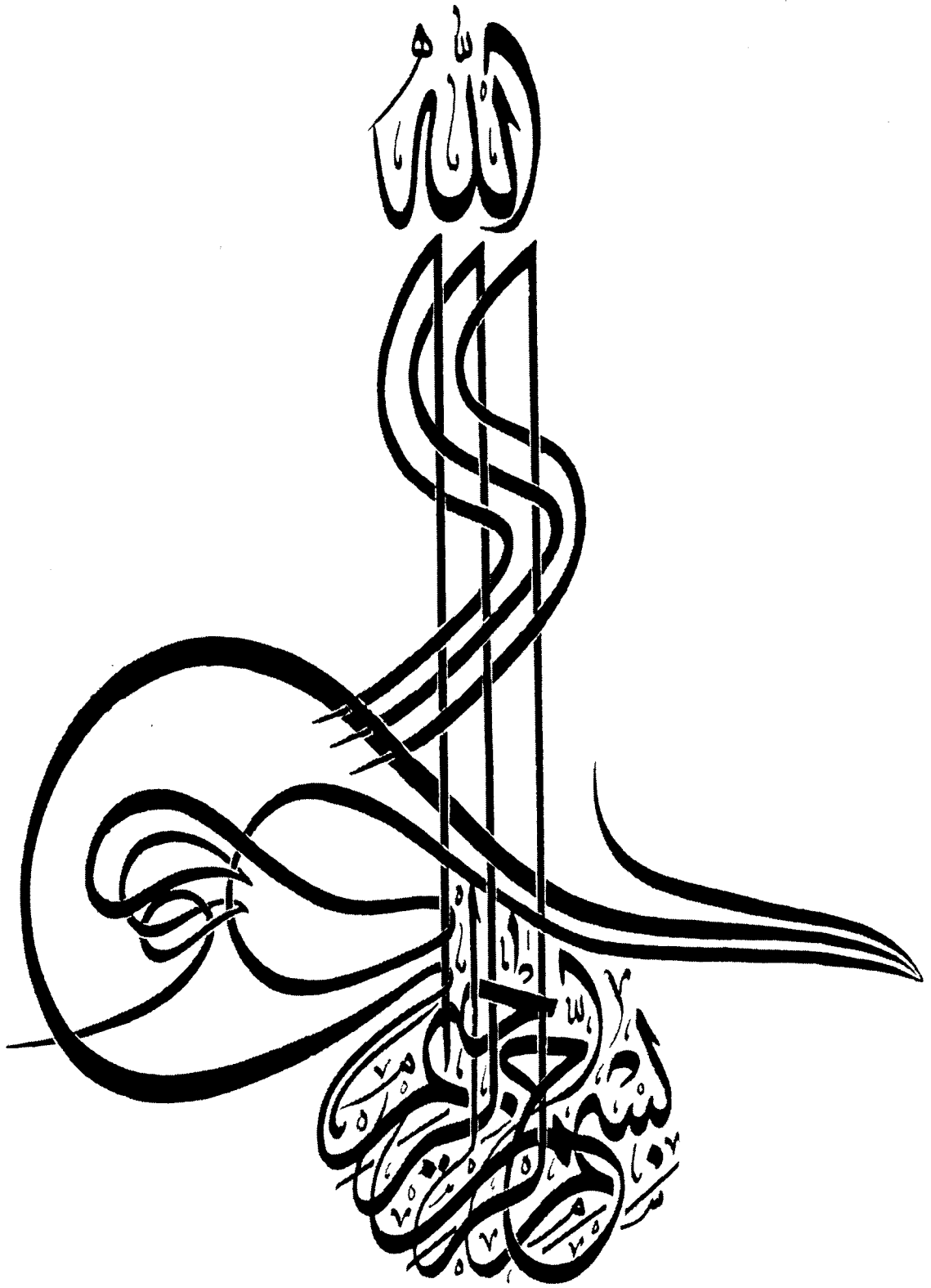


ع

۱۳۹۰/۱۲/۱۴



۱۵۲.۷۷



دانشگاه پیام نور

واحد مشهد

پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته تاریخ تشیع

دانشکده الهیات

گروه علمی تاریخ تشیع

عنوان:

بررسی میزان تأثیر تصوف بر گسترش تشیع در سبزواری

در سده ۸۰۰ - ۷۰۰ هجری، قمری

استاد راهنما:

دکتر محمد جواد عرفانی بیضائی

استاد مشاور:

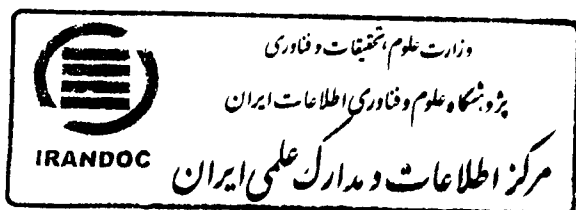
دکتر سید حسین مجتبوی

نگارنده:

زهرا راشدان

بهار ۱۳۸۹

ب



۱۵۶۰۲۷

۱۳۹۰/۲/۱۲



دانشگاه پیام نور خراسان رضوی

مرکز مشهد

باسمه تعالی

تاریخ: ۱۳۸۹ / ۱۱ / ۱۷
شماره: ۰۸۱ / ۳۵۲۰
پیوست:

تصویب نامه پایان نامه

پایان نامه تحت عنوان: بررسی میزان تأثیر تصوف بر گسترش تشیع در سبزوار در سده ۸۰۰-۷۰۰ هجری، قمری.

که توسط زهرا ارشدان تهیه و به هیئت داوران ارائه گردیده است مورد تأیید می باشد.

تاریخ دفاع: ۱۳۸۹/۹/۳۰ نمره: ۱۵ (پانزده تمام) درجه ارزشیابی: قابل قبول

اعضای هیئت داوران:

نام و نام خانوادگی:

هیئت داوران

مرتببه علمی

امضاء

دکتر جواد عرفانی بیضائی

استاد راهنما:

استادیار

دکتر سید حسین مجتوبی

استاد مشاور:

استادیار

دکتر نصرت ناصری

استاد داور:

استادیار

محمد صادق واحدی فرد

نماینده گروه امور آموزشی:

استادیار

بیوست ۳ (صورتجلسه دفاع از پایان نامه)

تاریخ: ۱۳۸۹/۱۱/۰۷
شماره: ۰۸۱۰۳۵۲۸



دانشگاه پیام نور

بسمه تعالی

صورتجلسه دفاع از پایان نامه دوره کارشناسی ارشد

جلسه دفاع از پایان نامه دوره کارشناسی ارشد خانم: زهرا ارشدان

دانشجوی رشته .. تاریخ تشیع..... به شماره دانشجویی: ۸۶۷۱۰۲۹۷۲۱

تحت عنوان «بررسی میزان تأثیر تصوف بر گسترش تشیع در سبزوار در سده ۸۰۰-۷۰۰ هجری قمری.....»

با حضور هیات داوران در روز سه شنبه..... مورخ..... ۳۰.../...۹.../۱۳۸۹... ساعت۱۴..... در محل ساختمان ... (شماره ۱) .. دانشگاه پیام نور، واحد مشهد..... برگزار شد و هیات داوران پس از بررسی ، پایان نامه مذکور را شایسته نمره به عدد۱۵..... به حروفپانزده تمام..... با درجه . قابل قبول..... تشخیص داد.

ردیف	نام و نام خانوادگی	هیات داوران	مرتبه دانشگاهی	دانشگاه / موسسه	امضاء
۱	دکتر جواد عرفانی بیضائی	استاد راهنما	استادیار	پیام نور مرکز مشهد	
۲	دکتر سید حسین مجتوبی	استاد مشاور	استادیار	دانشگاه آزاد نیشابور	
۳	دکتر نصرت ناصری	استاد داور	استادیار	پیام نور مرکز فریمان	
۴	دکتر محمد صادق واحدی فرد	نماینده تحصیلات تکمیلی	استادیار	پیام نور مرکز مشهد	

تقدیم به:

ما به هم محتاجیم

مثل شوره زار به آب

مثل دیوانه به خواب

مثل گندم به زمین

مثل

تقدیم به مادر مهربانم که همواره در طول حیات پر بارش از حمایت های بی دریغ او بهره مند بودم و تقدیم به همسر مهربانم که همواره همدرد من بوده و تقدیم به آنان که مرا علم آموختند.

تقدیر و تشکر:

معلمی را ستایش می کنم

که اندیشیدن را به من بیاموزد

نه اندیشه را....

مطهری

از استادان محترم، استاد راهنما جناب آقای دکتر عرفانی بیضائی و استاد مشاور جناب آقای دکتر مجتبوی و مدیر محترم گروه رشته تاریخ تشیع جناب آقای دکتر واحدی فر و دیگر استادان دانشگاه و دوستانی که در تنظیم این مجموعه مرا یاری کرده اند تشکر می کنم.

چکیده:

تصوف مکتبی است که منشاء آن به تاریخ صدر اسلام بر می گردد، اما بعضی از محققان منشاء آن را در یونان باستان و هند جستجو کرده اند. تصوف در زمان حکومت بنی امیه و بنی عباس شروع به رشد کرد و هر چه به قرون بعد می رسید گسترش بیشتری پیدا می کرد تا اینکه در زمان حمله مغولان به ایران اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مذهبی این دوران باعث رشد فزاینده تصوف شد و شیوخ متصوفه از محبوبیت خاصی در بین مردم برخوردار شدند. در تشکیل حکومت نهضت های شیعی نقش مهمی را ایفا می کردند یکی از این نهضت های شیعی دولت سربداران بود. انگیزه اصلی مبارزات مریدان این فرقه که خرقه رهبر ایشان شیخ خلیفه به نجم الدین کبری و بایزید می رسید؛ اطاعت صرف از مراد خود بود که جزو اصول اولیه تصوف است. نکته قابل توجه این است که دولتمردان سربدار برای رسیدن به قدرت و استحکام حکومت خود از پل صوفیه عبور کردند اما بعد از رسیدن به مقصود خود صوفیان را مورد خشم قرار دادند که می توان چند علت را برای انجام این کار بیان کرد یکی حسادت رهبران سیاسی به محبوبیت رهبران مذهبی در بین مردم و همچنین قدرت گرفتن بیش از اندازه صوفیان که در کارهای حکومتی و اکثر تصمیم گیری ها دخالت می کردند دیگری حس قدرت طلبی بعضی از دولتمردان سربدار که نه تنها باعث قتل یا تبعید بعضی از شیوخ متصوفه شد بلکه رسم حاکم کشی را نیز در بین دولتمردان سربدار رواج داد و همین اعمال آنها باعث تضعیف دولت سربداران و سقوط آنان شد.

کلید واژه: تصوف، تشیع، حکومت، سربداران، سبزواری

مقدمه ۱

فصل اول : تصوف

بخش یک : وجه تسمیه صوفی و تصوف ۳

بخش دوم: سیر تصوف ۱۰

بخش سوم: منشاء تصوف اسلامی ۱۵

بخش چهارم: منشاء تصوف در ایران ۱۹

فصل دوم: تشیع

بخش یک: وجه تسمیه تشیع و علل پیدایش آن ۲۵

بخش دوم: امامت و ولایت ۲۸

بخش سوم: امامت در تشیع ۳۱

بخش چهارم: سیر تشیع از آغاز اسلام تا قرن هشتم ۳۲

بخش پنجم: علل گسترش تشیع در ایران ۳۷

فصل سوم: تلفیق تشیع و تصوف

- بخش یک: ارتباط تشیع و تصوف..... ۴۰
- بخش دوم: جایگاه امام در تشیع و پیر در تصوف..... ۴۴
- بخش سوم: جایگاه عقل در مسلک متصوفه..... ۴۷
- بخش چهارم: سبزوار و نقش آن در گسترش تشیع..... ۴۹
- بخش پنجم: علل قیام مسلحانه صوفیه..... ۵۱

فصل چهارم: رهبران مذهبی و سیاسی سربداران

- بخش یک: وجه تسمیه سربداران..... ۵۵
- بخش دوم: طریقه جوریه یا سربداریه..... ۵۶
- بخش سوم: شیخ خلیفه پایه گذار نهضت شیعی سربداران..... ۵۷
- بخش چهارم: شیخ حسن جوری: رهبر متصوفه در قیام سربداران..... ۶۰
- بخش پنجم: وجیه الدین مسعود بن فضل الله..... ۶۵
- بخش ششم: محمد ای تیمور..... ۶۹
- بخش هفتم: کلو اسفندیار..... ۷۱
- بخش هشتم: شمس الدین فضل الله..... ۷۲
- بخش نهم: خواجه شمس الدین علی..... ۷۳
- بخش دهم: یحیی کرابی..... ۷۷
- بخش یازدهم: خواجه ظهیر الدین کرابی..... ۷۹

- بخش دوازدهم: حیدر قصاب..... ۸۰
- بخش سیزدهم: لطف الله بن مسعود..... ۸۲
- بخش چهاردهم: پهلوان حسن دامغانی..... ۸۳
- بخش پانزدهم: خواجه علی مؤید..... ۸۶
- بخش شانزدهم: علل سقوط دولت سریداران..... ۹۱

فصل پنجم: شخصیت های بزرگ سریداریه

- بخش یک: ابن یمین: شاعر شیعی مذهب سریداریه..... ۹۵
- بخش دوم: شهید اول، فقیه سریداران..... ۹۸

منابع

- منابع..... ۱۰۲
- چکیده انگلیسی..... ۱۰۹

مقدمه:

تصوف به عنوان مکتبی مبتنی بر اسلام، اگر چه در قرن هشتم در زمان سربداران توانست نمود و قدرت پیدا کند ولی ریشه آن به مدت ها قبل بر می گردد و در مورد این که چه عواملی در ظهور و رشد و گسترش آن دخالت داشته است، نظریات مختلفی ابراز شده است. برخی آن را متأثر از افکار هندی و ادیانی مانند بودائی و برهمنائی میدانند که این ادیان جهان را سراسر رنج و عذاب و سعادت را ترک آرزوها و ریاضت کشی و دست کشیدن از خوشیهای زندگی میدانستند. بعضی از پژوهشگران تصوف و عرفان اسلامی را زاده تعالیم مسیحیت و رهبانیت میدانند و گروهی دیگر تصوف را برگرفته از اندیشه های یونانیان دانسته اند و دسته ای هم تصوف را از اندیشه های افلاطونیان جدید که مرکز آنها اسکندریه مصر بوده دانسته اند. این فرقه در قرن دوم هجری صورتی ساده و بی تکلف داشت به طوری که بسیار نزدیک به سنت پیامبر بوده است، ولی در قرن سوم هجری تصوف به ویژه در بخش عملی آن روبه کمال رفت و در قرن چهارم و پنجم نفوذ تصوف با حضور دانشمندانی چون مکی و امام محمد غزالی زیاد شد و در همین قرن بود که افکار صوفیان در اشعار فارسی نفوذ یافت و خانقاه های زیادی دایر شد. تصوف در قرن هفتم به صورت علمی و خاص در آمد و علمای صوفی به نقاط دیگر سفر کرده و به توسعه تصوف پرداختند در زمان حمله مغولان و دوران حاکمیت آنها بر ایران عرفان و تصوف در دو راستا توسعه یافت؛^(۱) عرفان و تصوفی که عافیت می جست و در حقیقت به دنبال گوشه نشینی، عزلت و اعتکاف و دوری از مسائل اجتماعی جامعه بود.^(۲) عرفان و تصوفی که آرامش را فرو گذاشته و تحت تأثیر مذهب تشیع برای رفع ظلم و ستم و گسترش عدل و عدالت به پا خواست و در حقیقت مبارزات مردمی به رهبری شیوخ متصوفه بر ضد حکومت بیگانه و کارگزاران آنها جلوه گر شد. جنبش شیعیان سربدار یکی از این نوع مبارزات مردمی است. در این رساله سعی شده، منشاء تصوف در طول تاریخ و همچنین تحولات صوفیه در قرن هشتم به ویژه در سبزوار و تأثیرات آنها بر جامعه ایران و گسترش تشیع و همچنین علل قتل عام و تبعید رهبران متصوفه به دست رهبران سیاسی دولت سربداران مورد بررسی قرار بگیرد.

با مطالعه تصوف و مذهب تشیع می توان به اشتراکاتی در این دو، دست یافت از جمله تشابه جایگاه امام در تشیع با پیر در تصوف، همان طور که شیعیان معتقدند هر کس امام زمان خود را شناسد و بمیرد

کافر مرده است، صوفیان نیز بر این باورند که جهان بدون قطب پایدار نمی ماند و امامان در زمان خود قطب و دریافت کننده عنایات الهی اند طبق مندرجات برخی کتابها تلفیق تصوف با تشیع در مقاطعی از تاریخ باعث تشکیل دولت های شیعی مذهب شده است که از جمله آنها حکومت سربداران در قرن هشتم در منطقه خراسان غربی یعنی سبزوار می باشد.

با توجه به این که پژوهش مورد نظر، مربوط به دوره تاریخی حیات سربداران و تصوف آن دوره می باشد، روش تحقیق در این رساله از آغاز تا پایان به صورت توصیفی و با بهره برداری از شیوه کتابخانه ای و اسنادی می باشد. با مراجعه مکرر به کتاب های متعدد ابتدا از مطالب فیش برداری شده و بعد تمامی یادداشت ها طبقه بندی گردیده و سپس مطالب را تجزیه و تحلیل نموده و در مواقع لازم عین مطلب از کتاب ها نقل شد تا حق مطلب به روشنی ادا شود و خواننده بهتر مبحث را درک کند.

نتیجه این پژوهش، تدوین مجموعه اطلاعاتی در زمینه جایگاه تصوف و نحوه پیدایش و تأثیر آن بر دولت سربداران و نقش آنها بر گسترش تشیع در منطقه سبزوار، در سده ۷۰۰-۸۰۰ هجری قمری می باشد.

فصل اول

تصوف

وجه تسمیه صوفی و تصوف

باید اعتراف کرد که ارائه ی یک معنای جامع و مشخص برای تصوف و اینکه صوفی به چه کسی می گویند مشکل است، زیرا تصوف همواره درتطور و تحول و تغییر بوده است و در هر عصر و زمانی مفهوم جداگانه ای داشته است. آنچه مسلم است در آغاز تصوف آداب و رسوم خاصی نداشته و بیشتر به صورت زهد و پرهیز از دنیا و مادیات و انجام واجبات و مستحبات ظاهر شده و زاهدان که بیشتر در غده دین داشتند بر علیه کسانی که دین را به دنیا و مادیات فروخته اند قیام کردند و زهاد ثمانیه نمونه آشکاری از این گروه بودند (دهخدا، ۱۳۳۸: ۲۳۰).

اگرچه تاریخچه استعمال کلمه صوفی مشخص نیست ولی محققان در وجه تسمیه این کلمه آراء متعددی را ذکر کرده اند که بعضی از این نظرات به شرح زیر می باشد:

نظریه اول: «جمعی کلمه صوفی را مشتق از صوفو (برگزیدن) دانسته اند.» (انصاری، ۱۳۷۹: ۱۴)

نظریه دوم: صوفیان را نورخوانند از بهر پاکی معاملات ایشان و روشنی اسرار، لذا صوفی برگرفته از کلمه صفی می باشد. (زرین کوب، ۱۳۴۲: ۱۸۷)

نظریه سوم: «عده ای صوفی را به صوفه (غوث بن مر) نسبت داده اند که خود و فرزندانش (بنی صوفه) در دوره ی جاهلیت خدمتگذار کعبه بوده اند.» (انصاری، ۱۳۷۹: ۱۴)

نظریه چهارم: عده ای هم این کلمه را مشتق از صفه می دانند از بهر اینکه اصحاب صفه از یاران پیامبر (ص) بودند و صفه ی پیغمبر صلوات الله علیه جایی است در مدینه که آنجا را قبا می گفتند. (زرین کوب، ۱۳۴۲: ۱۸۸)

نظریه پنجم: «تهذیب روحی که صوفیان توقع داشتند از طریق ریاضت نفس و انکار لذات دنیوی حاصل کنند به اعتقاد آنها به تنویر دلهایشان می انجامید این تنویر دل را آنها صفا می خواندند که بعضی آنها مدعی بودند واژه صوفی از آن مشتق شده است.» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۳۷)

نظریه ششم: «ابوریحان بیرونی معتقد است که کلمه ی صوفی در عربی ریشه ای ندارد و آن از سوفی (sophi) و سوفیا (sophia) کلمه یونانی به معنی حکمت گرفته شده است.» (سجادی، ۱۳۷۸: ۳)

نظریه هفتم: «بعضی از محققان اروپایی این کلمه عربی را به معنی کلمه ی یونانی (سوفوس) یعنی (ثیوصوفی - صوفی مست) می دانند که از آن مشتق شده است.» (نیکلسن، ۱۳۴۱: ۳)

نظریه هشتم: «گروهی گفته اند که این کلمه مشتق از (صف) است و صوفیان کسانی هستند که در پیشگاه خدا در صف اول باشند و جمعی برآنند که صوفی منسوب به صوفانه است و آن گیاه نازک و کوتاهی است که فقرای بیابانگرد آن را می خورند.» (انصاری، ۱۳۷۹: ۱۳)

نظریه نهم: کلمه صوفی از صوف به معنای پشمینه پوشی گرفته شده است چنانکه در کتاب مقدمه ای بر مبنای عرفان و تصوف آمده است تصوف مصدر باب تفاعل است که از اسم ساخته شده و به معنای (صوف) «پوشیدن» و «پشمینه پوشی» است چنانچه قمیص از تقمص و به معنای پیراهن پوشیدن می باشد. استاد فقید جلال الدین همایی در مقدمه مصباح الهدایه صحیح ترین قول را در اشتقاق کلمه «صوفی» همان منسوب بودن آن به صوف یعنی پشم می داند چون صوفیان از لباس پشمی و خشن استفاده می کردند صوفی خوانده شده اند و از متن روایات و احادیث چنین فهمیده می شود که پوشیدن لباس پشمی روش پیامبر و پیشوایان دین هم بوده است. از حضرت امام صادق (ع) روایت شده که آن حضرت لباس پشمی می پوشیده و راوی به ایشان گفت که مردم پشمینه رادوست ندارند حضرت فرمود پدرم و علی بن الحسین در نماز، لباس خشن می پوشیدند ما نیز چنین می کنیم. خلاصه اینکه پشمینه پوشی علامت و نشانه تقوا و بی توجهی به دنیا و مادیات بوده است و تصوف طریقه ی زهد و قناعت و ترک دنیا است که در قدیم مورد توجه عابدان و زاهدان بوده است و متصوفه این طریقه را برای رسیدن به معرفت خداوند انتخاب کرده اند. (سجادی، ۱۳۷۸: ۳-۲)

«بدانکه لبس مرقعه شعار متصوف است و لبس مرقعات سنت است و از آنجا که رسول (ص) فرمود: علیکم بلباس الصوف تجدون حلاوة الایمان فی قلوبکم. بر شما باد آن جامه پشمین تا حلاوت ایمان بیابید.» (هجویری غزنوی، ۱۳۷۶: ۴۹)

«صوف: با آنکه در نظر اول چنین می نماید که به معنی پشم یا پشم بافت باشد. از تأمل در کاربرد این کلمه می توان یقین کرد که نوع خاصی از جامه بوده است، یا به لحاظ نوع بافت یا نوع دوخت و شاید هم جنس آن مورد نظر بوده است.» (محمد بن منور، ۱۳۸۱: ۵۴۰)

با مطالعه و توجه در آرا و نظریات محققین، نظریه انشتقاق کلمه صوفی از صوف، به معنای پشمینه به حقیقت نزدیکتر است.

متصوفه برای پشمینه پوشی خود دلایلی داشته اند:

«از جمله اینکه صوف پوشیدن آنها اعتراضی بوده است بر افراط کسانی که در پوشیدن لباس به تکلف و خودنمایی می گراییدند و هم گرایش آنها به معرفت قلبی و تأویل باطنی بوده است.» (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۲۹)

همانطور که در مورد ریشه ی این کلمه اختلاف نظر است در مورد تاریخ استعمال آن هم نظرات متفاوت است به طوری که آمده، ابوهاشم صوفی که در اواسط قرن دوم زندگی می کرده است اولین کسی است که به این نام خوانده شده و با سفیان ثوری معاصر بوده است و سفیان گفته اگر ابوهاشم را ندیده بودم دقایق ریا را نمی فهمیدم و بعضی عقیده دارند که استعمال این کلمه به اوایل قرن دوم هجری برمی گردد و نخستین کسی که در بغداد به این نام خوانده شد «عبدک صوفی» بوده او از بزرگان مشایخ و پیش از بشرحافی و سری سقطی بوده و برخی مانند ابونصر سراج معتقدند که کلمه صوفی قبل از اسلام هم کاربرد داشته است. و برخی گفته اند حسن بصری (متوفی ۱۱۰ ه.ق.) نخستین کسی است که این کلمه را به کار برده و گفته «رایت صوفیا فی الطواف واعطیته شیئا فلم یاخذ» یعنی صوفی را در طواف دیدم به او چیزی بخشیدم ولی او نگرفت. (ر، ک، انصاری، ۱۳۷۹: ۴)

تصوف

تصوف مسلکی است که با مذاهب و فلسفه آمیخته است و طرفداران این مسلک عقیده دارند که این طریقه بهترین راه برای رسیدن به حق می باشد و انسان پس از تفکر و تأمل و تجربه و مشاهده و سیروسلوک می تواند به مقصود نهایی و مطلوب اصلی خود برسد. پیروان این مسلک برای تزکیه نفس و تربیت روح روش خاصی دارند که بدان وسیله به حقیقت مطلق خواهند رسید. برای تصوف تعاریف زیادی شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم از جمله: برای هر حرف از کلمه تصوف معنایی خاص ذکر شده است؛ ت، توجه - ص، صبر و صفا - و، وفا - ف، فقر.

«تصوف برهشت خصلت استوار است: سخا برای ابراهیم، رضا برای اسحاق، صبر برای ایوب، اشاره برای زکریا، غربت برای یحیی، پشمینه پوشی برای موسی، سیاحت برای عیسی، فقر برای محمد مصطفی (ص).» (همان منبع: ۱۴)

تصوف: «اخذ حقایق و انصراف از آنچه در دست خلاق است.» (نیکلسن، ۱۳۴۱: ۲)

«تصوف: نیکوخویی باشد و هر که نیکوخوی تراست صوفی تر است. نیکوخویی بردو گونه است یکی با خلق و دیگری با حق، نیکوخویی با حق رضا باشد به بقاء وی و نیکوخویی با خلق، حمل ثقل صحبت ایشان برای حق.» (هجویری غزنوی، ۱۳۷۶: ۴۴)

تصوف عبارت است از چهار چیز: «توبه از ناشایست، صدق در طلب، ورع در شهادت، فنا در توحید و آن نهایت کار بود.» (گوهرین، ۱۳۶۸: ۱۰۱)

معروف کرخی را گفتند که تصوف چیست ، گفت : «گرفتن حقایق ، گفتن به دقایق، و نومید شدن از آنچه در دست خلاق هست.» (عطار ، ۱۳۸۴: ۳۲۵)

ابوسعید ابوالخیر گفته است: «تصوف دو چیز است یکسو نگریستن و یکسان زیستن.» (محمد بن منور، ۱۳۸۱: ۲۸۵)

کامل ترین تعریف برای تصوف می تواند این باشد که تصوف طریقه ای است که در آن ریاضت ها پلی برای رسیدن به معرفت خداوند است. خلاصه اینکه ارائه تعریف جامع و مانعی برای تصوف حقیقتاً خالی از اشکال نیست چون آراء و عقاید این مسلک در طی قرون تغییرات شگرفی یافته است تا آنجا که صوفی قرن هفتم از لحاظ نحوه ی تفکر خیلی متفاوت با صوفی قرن دوم است و نمی توان بین صوفی قرون اولیه و زهاد و قدیسین تفاوت چندانی مشاهده نمود در حالی که تصوف قرن هفتم مکتبی است خاص با آراء و عقاید مخصوص که با نحوه ی عملکرد قدیسین اولیه بسیار فرق دارد، خود صوفیان به این مطلب اذعان کرده و نیز هر یک تعاریف بسیاری از مکتب خویش ارائه نموده اند.

شیخ، مراد و مرید

شیخ:

شیخ: « مرد پیر، مرد بزرگ، دانشمند، شخص بزرگوار، رئیس طایفه، مرشد، شیوخ، اشیاخ، شیخه.» (عمید، ۱۳۶۲: ۱۳۳۷)

در لغت نامه ی دهخدا در ذیل کلمه ی پیر آمده است: شیخه ، شیخ، سالخورده، کلان سال، مسن، مشیخه، مراد، مرشد، دلیل، پیشوا، امام، دستگیر، قطب، پیر طریقت، مقابل مرید، مقابل سالک، پیشوای طریقت صوفیه، امام پیشوای صوفیان. (دهخدا، ۱۳۳۸: ۶۳۸)

مفهوم شیخ نزد عرفا به انسان کامل اطلاق می شود که در علوم شریعت و طریقت و حقیقت به درجه کمال رسیده است. کاشانی گوید: منظور از شیخی درجه نبوت است و شیخ نایب نبی است و باید در مرید نفوذ کند و آینه دل او را از زنگارهای طبیعت صاف نماید. (سجادی، ۱۳۷۳: ۱۰۸)

مولوی گوید:

کاین دعای شیخ نی چون هر دعا ست فانی است و گفت او گفت خداست

شیخ نورانی ز ره آگه کند باسخن هم نور راهمره کند

انسان خلیفه ی خدا در حوض یک قوس واقع شده است که نیمی از آن خط سیری را نشان می دهد که به سبب آن انسان از مبدأ کلی ذات ربوبی جدا شده و به عالم مادی فرود آمده است و نیمه

دیگر آن قوس، بیانگر صعودی است که باید برای بازگشت به آن مبدا کل دنبال نماید. کل ساخت و سرشت انسان نقش مسافری را آشکار می کند که باید برای بازگشت به آن مبدا کل دنبال نماید و چیزی می شود که «هست» و چیزی که «هست» می شود. انسان فقط در صورتی کاملاً انسان است که دریابد کیست و به این طریق نه فقط تقدیر خویش را محقق می سازد و به کمال خویش نایل می شود بلکه جهان پیرامون خود را نورانی می سازد. (نصر، ۱۳۸۱: ۳۶۱)

اما برای پیمودن آن قوس صعودی و بازگشت به اصل هستی و رسیدن به مقام نورانیت نیاز به هادی و راهنمایی دارد و «دست لطف خداوند پیرا برای هدایت انسان برمی گزیند.» (همان منبع: ۱۰۵)

«شیخ و پیر در ساختار صوفیان از چنان جایگاه برجسته ای برخوردار است که هیچ سلسله ی عرفانی بدون پیر معنی ندارد و از نظر صوفیان شیخ و پیر مانند طیبی روحانی است که شفا بخش دلهای بیمار سالکان است او حقایق رابی واسطه از حق دریافت می کند. لوح دل او چنان از همه ی نقش ها پاک است که فقط علم لدنی را منعکس می کند. پیر آینه ی الهی است و به الهام غیبی مأمور هدایت سالکان راه طریقت است.» (نسفی، ۱۳۸۱: ۱۰)

«ملا حسین کاشفی» در مورد ویژگی های پیر، این چنین گفته است شیخ یا پیر باید (۱) معرفت کامل یعنی خویش را شناخته باشد تا از او شناخت حضرت حق کامل گردد (۲). فراست تمام، که چون نظرش بر مرید افتد داند که از او چه می آید، و او را چه کاری باید فرمود. (۳) قولی به کمال، که چون مرید بعقبه یی درماند به قوت معنا تواند که او را برهاند. (۴) استغنائی تمام، که حاجت خود به غیر از حضرت سبحان و تعالی رفع نکند. (۵) اخلاص بلیغ، که از روی وریا بر طرف باشد و هیچکس را به واسطه ی مال و جاه و منصب دنیا تعظیم نکند. (۶) راستی و درستی، که سخن حق از هیچکس باز نگیرد و در سخن گفتن میل و مدافعه نکند. (۷) شفقتی به غایت تا مصالح مرید و همه مسلمانان را بر مصالح خود مقدم دارد.» (صفا، ۱۳۷۲، ج ۳: ۱۹۰)

«مرید بدون پیر به سر منزل مقصد نخواهد رسید چنانکه ابوسعید ابوالخیر، پیر صوفیه چنین گفته است: کسی بدون پیر نمی تواند راه طریقت را بیاموزد چون «کسی باید که بدان راه رسیده باشد تا او را بر آن راه دلالت کند و عیب و هنر راه باز گوید. و در هر منزل گوید: این فلان منزل است، اینجا زیادت مقام باید کرد و اگر مهلکه جایی باشد بگوید که حذر باید کرد، او را قوت دل است تا به مقصود رسد چون به مقصود رسید بیاساید و آن کس که به نهاد خود رود چون دیوی بود در میان بیابانی فرو مانده، نداند که راه از کدام سوی است چون مرید پیر را فرمانبردار باشد همچنان باشد که خدای را اطاعت کرده (من یطع اطاع الله: ۸۰، چهارم) و الشیخ فی قویه کالنبی فی امته» (محمد بن منور، ۱۳۸۱، ۲۹۷)

اهمیت پیوستگی به شیخ از آن روست که رهرواگر به شیخ کامل اتصال نیابد با انتصاب به شیخ ناقص، نه فقط کمالی به دست نمی آورد بلکه نقصان هم در وی راه می یابد، چراکه مرید می بایست در شیخ فانی گردد تا مانند آهن از تفت آتش سرشت و خوی آتش گیرد وی نیز با فناء در شیخ از وصف های بشریت که سدره اودر رسیدن به حق است خالی شود و مانند آلوده ای که حوض آب، آلودگی وی را از میان می برد از وجود شیخ طهارت دل و طراوت روان حاصل کند. (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۷۳)

مراد:

مراد: یعنی اراده شده خواسته، آرزو، حاجت، منظور، مقصود، جمع مرادات و همچنین به معنی مقتداست و در اصطلاح آنست که قوت ولایت عارف به مرتبت تکمیل ناقصان رسیده باشد و مراحل سیروسلوک را طی کرده باشد. مراد عارفی است که از خود اراده ای ندارد و به نهایت مقامات که فوق مقام مرید است رسیده باشد. (سجادی؛ ۱۳۶۲: ۴۲۳)

در نزد ابن عربی «مراد کسی است که اراده اش جذب شده باشد یعنی امور در اختیار او است و کسی است که از رسومات و مقامات گذشته و با لذت و حلاوت دشواری ها را پذیرفته به گونه ای که سختی ها و مشکلات بروی آسان گشته است.» (سعیدی، ۱۳۸۴: ۷۴۴)

مرید:

«مرید نزد صوفیان و اهل سلوک کسی است که از اراده ی خود مجرد شده و از غیر خدا بریده است و به معنی مقتدی است که حق دیده ی او را به نور خود بینا کرده است تا وی در نقصان نماند و همیشه در طلب کمال باشد.» (سجادی، ۱۳۶۲: ۴۲۸)

از ابوسعید ابوالخیر درباره ویژگی های مرید پرسیدند، او چنین گفت: «کمترین چیزی که مرید مصدق را بیاید، این ده چیز باشد که بگوییم و این هر ده در وی موجود باید تا مریدی را بشاید: نخستین، زیرک باید که باشد تا اشارت پیر بداند. دوم، مطیع تن بود تا فرمانبردار پیر بود. سوم، تیز گوش باشد تا سخن پیر اندر یابد. چهارم، روشن دل بود تا بزرگی پیر ببیند. پنجم، راست گوی باشد تا از هر چه خبر دهد راست دهد. ششم، درست عهد بود تا به هر چه گوید وفا کند. هفتم، آزاد مرد بود تا آنچه دارد بتواند گذاشت. هشتم، راز دار بود تا راز نگاه تواند داشت. نهم، پند پذیر بود تا نصیحت پیر فرا پذیرد. دهم، عیار بود تا جان عزیز در این راه فدا تواند کرد.» (محمد بن منور، ۱۳۸۱: ۳۱۶)

و اما یکی از وظایف مرید در برابر شیخ این است «که باید او نفس و روح خود را تسلیم شیخ کند و هرگز با او مخالفت نرزد و در اعتقاد به او راسخ و صادق باشد و طعام و شراب را تصفیه کند

یعنی ازحلال ترین وجهی ساخته گرداند و رد مظالم کند و یاری موافق، طلب دارد تا او را در این کارمدد باشد، و نفس را بشناسد و به ریاضت های بسیار او را ادب کند و وادارد تا از آنچه دوست دارد بری شود و به هرچه خلاف هوای او و در دین پسندیده است عادت کند و از شهوات دور شود و تحمل رنج ها و دشواری ها بر او آسان گردد؛ و جهد کند تا خواب را به بیداری و سیری را به گرسنگی و رفاهیت را به سختی مبدل سازد، تا از جمله توبه کارانی باشد که به محبت خدای مخصوص گشته اند همچنین مرید می بایست نسبت به شیخ رعایت کمال ادب کند و با او گستاخ نباشد و احوال او را با کس بازنگوید و اسرار خانقاه و حتی احوال خود را نیز پوشیده دارد؛ و دائم ملازم استاد باشد و در حضور و غیاب بر اشارت پیر رود و باشیخ خود چون و چرا نکند و اگر ذلتی از او صادر شود تسلیم حکم شیخ باشد؛ و از قید مال و جاه بیرون آید؛ دائم سردرپیش انداخته باشد و در فکر و ذکر و اشتغال به حق به سربرد.» (صفا، ۱۳۷۲، ج ۳: ۱۹۴)

یکی دیگر از آداب و رسوم صوفیان چله نشینی است که از آداب و مقدمات سلوک است و برای مرید لازم است که این مرحله را طی کند تا به مقامات و مراتب بعدی سیروسلوک برسد عزیزالدین نسفی برای چله نشینی شرایطی را بر شمرده است. (از جمله: ۱) حضور شیخ یعنی هر هفته و یا هر ده روز، شیخ در خلوتخانه وی حاضر آید تا او را قدرت زیادت گردد. ۲) زمان و مکان یعنی باید در وقت معتدل بود، نه گرم و نه سرد و در جایی باشد که از خلق بدور بود و خالی و تاریک بود. ۳) همواره با وضو باشد. ۴) روزه دار بود یعنی در چهل روز. ۵) کم خوردن. ۶) کم گفتن یعنی کم گوید و به جز با شیخ با کس دیگری سخن نگوید. ۷) کم خفتن یعنی در هر شبی بیش از دودانگ خواب نکند. ۸) خاطر شناختن و آن چهار قسم است، خاطر شیطانی، نفسانی، ملکی، رحمانی. ۸) نفی همه خواطر. ۹) ذکر دائم. (نسفی، ۱۳۷۹: ۱۵۲ - ۱۵۳)

«چهله داشتن، اربعین بر آوردن یا اربعینه نشستن، چهل شبانه روز به عبارت و انزوا و اعتکاف پرداختن و از غذایی بسیار کم و محدود، بر طبق قرار معین استفاده کردن و این کار از رسوم معهود صوفیه بوده و مستند آن حدیثی است که: من اخلص العبادة لله اربعین صباحاً. ظهیرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه، هر که چهل بامداد دل با خدای خالص گرداند، چشمه های حکمت ظاهر شود از دل او بر زبانش.» (محمد بن منور، ۱۳۸۱: ۵۳۷)